

میزگرد:

## گفت‌وگو (۲)

گفت‌وگو یکی از مفاهیم مهم در ادبیات سیاسی، اجتماعی و از موضوعات اساسی است که در تعامل بین دولت‌ها و ملت‌ها در سطح بین‌المللی از یک سو و در درون کشورها میان اقشار و گروه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقوام و اقلیت‌ها از سوی دیگر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

هم‌اکنون که شاهد وقوع تحولات سیاسی-اجتماعی در منطقه خاورمیانه و دیگر نقاط جهان و جایگزین شدن جنگ و خشونت به جای صلح و دوستی هستیم و جهان در آستانه بحران عظیم بین‌المللی و نابودی فرهنگ، تمدن و دستاوردهای بشری قرار دارد، مقوله گفت‌وگو به‌عنوان راهبردی برای حل سوءتفاهم‌ها و اختلاف‌های میان ملت‌ها و دولت‌ها و جایگزین کردن آن به جای جنگ و نزاع بیش از پیش نمایان شده است.

با عنایت به چنین اهمیتی، فصلنامه مطالعات ملی تلاش دارد تا از طریق طرح این مقوله مهم، ضمن خلق و تولید دانش بیشتر در ادبیات سیاسی موجود، به تحقق این امر در تعامل‌ها و مناسبات میان جوامع، ملت‌ها و دولت‌ها کمک نموده و زمینه‌های اجرای آن را فراهم سازد. مطلب حاضر، قسمت دوم میزگرد گفت‌وگو است که با حضور آقایان دکتر عطاله مهاجرانی؛ مشاور رئیس‌جمهور و رئیس مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها، مراد ثقفی؛ سردبیر فصلنامه گفت‌وگو و پژوهشگر مسائل سیاسی، دکتر سعیدرضا عاملی؛ جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و دکتر مهدی منتظر قائم؛ عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران که اجرای این میزگرد را نیز برعهده داشت، برگزار شد. در این میزگرد، پیرامون موضوعاتی هم‌چون ضرورت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گفت‌وگو، موانع و ملزومات آن، روشهای ارتقاء جایگاه ایران در گفت‌وگوهای بین‌المللی و اولویت‌ها و برنامه‌ریزی‌های انجام شده در این زمینه، بحث و تبادل نظر به عمل آمده است.

**منتظر قائم:** ابتدا از جناب آقای ثقفی، دکتر مهاجرانی و دکتر عاملی که در دومین جلسه میزگرد "گفت‌وگو" شرکت کردند، تشکر می‌کنم. در قسمت‌های پایانی میزگرد قبل، بحث‌هایی درباره ضرورت‌ها و روش‌های گفت‌وگو مطرح و گفته شد که گفت‌وگو بین تمام گروه‌های اجتماعی و در سطوح مختلف، درون یک ملت یا در عرصه جهانی قابل طرح است. اما تحقق این امر مستلزم وجود ابزار و روش‌هایی است که برای تسهیل و نتیجه‌بخش بودن گفت‌وگوهای بین طرفین و یسا تعاملین در این فرایند قطعاً باید وجود داشته باشد. سؤال نخست را از جناب آقای ثقفی می‌پرسم شما فکر می‌کنید این ضرورت‌ها چه می‌توانند باشند؟ در سطح ملی و جهانی چه تشابهات و تفاوت‌هایی را می‌توانیم بین ضرورت‌های گفت‌وگو تشخیص دهیم؟

**ثقفی:** اهمیت این نوع میزگردها برای من این است که در عین بیان تصور خودم از موضوع، پرسش‌هایم را نیز مطرح می‌کنم. یک نکته که به نظر من خیلی دارای اهمیت است و آن را به‌عنوان مانع برقراری گفت‌وگو، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی می‌بینم و در نتیجه تلاش برای برطرف شدن آن را جزء ضروریات می‌دانم، این مسأله است که در جامعه تلاش حیرت‌انگیزی برای بدفهمی دیگران وجود دارد.

یکی از شرایط گفت‌وگو اینست که انسان‌ها بد نفهمند و یا تلاش نکنند که بد بفهمند. من به صحبت‌های یک متفکر فرانسوی به‌عنوان "پل ریکور" اشاره می‌کنم. وی مانند هابرماس، یکی از صاحب‌نظران بزرگ است که در قید حیات می‌باشد. ریکور در جلسه‌ای در دفتر مجله گفت‌وگو، نکته خوبی را مطرح کرد. وی گفت نهایت گفت‌وگو این است که حرف دشمن را، حتی اگر مخالف صددرصد شماست، در بهترین شکل منظور او بیان کنی و آن‌گاه در جایگاه خودت بنشین و پاسخ او را بدهی. من فکر می‌کنم که این ضرورت را احتیاج داریم. یکی از مشکلات ما در داخل و خارج همین مسأله است.

مثلاً رامسفلد حرف‌های بی‌ربط زیاد می‌گوید، ولی این‌گونه نیست که همه سخنانش بی‌ربط باشد. وقتی نوشته‌هایشان در رابطه با ایران را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که خیلی از وقت‌ها تلاش کرده‌ایم به عوض اینکه بهتر بفهمیم بدتر از آن چیزی که آنها می‌گویند یا می‌نویسند، برداشت آنها از خودمان را تفسیر کنیم. به نظر من یکی از ضرورت‌های گفت‌وگو این است که انسان‌ها دست‌کم بدتر از آن چیزی که طرف مقابل می‌گوید، نفهمند و در گفته‌های طرف مقابل دست نبرند. یعنی اگر فرد تلاش نکند که طرف مقابلش را بفهمد، نمی‌تواند گفت‌وگو کند و فرایند گفت‌وگو از بین می‌رود و آسیب می‌بیند. به نظر من، این تلاش معانی مختلفی از جمله فرهنگی، تاریخی و خانوادگی دارد. حتی می‌تواند معنی زبان‌شناسانه داشته باشد. یعنی در یک زبان یا جامعه، یک مفهوم یا کلمه می‌تواند معانی متفاوتی داشته باشد و احساسات متفاوتی را بازگو کند.

**منتظر قائم: آقای دکتر مهاجرانی جناب‌عالی نظرتان را در مورد ضرورت**

**گفت‌وگو بفرمائید؟**

**مهاجرانی:** به نظر می‌رسد اگر گفت‌وگو را به‌عنوان یک ضرورت بپذیریم، به مقصود نزدیک‌تر باشد. یعنی کسی که گفت‌وگو را به‌عنوان یک امر ضروری نمی‌داند، طبیعی است که به لوازم آن نیز نمی‌اندیشد و پایبند نیست. مثلاً کسی که معتقد است باور و شیوه فهم او از اندیشه‌های دینی مساوی حقیقت است و هر کسی سخنش مغایر با حرف او باشد، سخن او باطل است؛ او به گفت‌وگو پشایبند نیست.

اگر کسانی باور داشته باشند که همان باورهایی که ما داریم، کفایت می‌کند و فهم دیگری وجود ندارد؛ طبیعی است که چنین افرادی گفت‌وگو را به‌عنوان یک ضرورت قبول ندارند و با آنها نمی‌توان در مورد لوازم گفت‌وگو صحبت کرد. اکنون سؤال این است که چه زمانی ما می‌پذیریم که گفت‌وگو یک ضرورت است؟ طبیعی است زمانی می‌توانیم گفت‌وگو را به‌عنوان یک ضرورت بپذیریم که به این

پیش شرط اعتقاد داشته باشیم که تمام حقیقت پیش ما نیست و یا ما مساوی حقیقت نیستیم. ممکن است دیگران نیز بخشی از سخن حق را در اختیار داشته باشند. حتی اگر کسی هم باور داشته باشد که او بر حق است، باید این احساس در او به وجود آید که گفت‌وگو با دیگران یک ضرورت است تا جلوهٔ سخن حق او آشکار شود. به عبارتی؛ باید چنین جسارتی داشته باشد. از قرآن مجید یک مثالی می‌زنم که برای خود من هم خاطره‌انگیز و جذاب است. این نکته را اولین بار یک کشیش مسیحی به نام جرج خِضِر رئیس دانشگاه بلوماند لبنان به من توجه داد. با ایشان در صحن دانشگاه قدم می‌زدم و بحث و گفت‌وگو می‌کردم. او گفت که پیامبر شما مطابق قرآن چقدر با ظرافت و لطافت بحث گفت‌وگو را بیان کرده است. پیغمبر اکرم (ص) زمانی که با مخاطبین خود که مشرک هستند سخن می‌گوید. به مخاطبانش می‌فرماید: "انا اواياکم لعلی هُداً أو فی ضلال مبین". "ما یا شما بالاخره یا بر هدایت هستیم و یا بر گمراهی". پیامبر به مخاطبانش که مشرک هستند نمی‌گوید: "أنا علی هُدی و أنتم علی ضلال مبین". "ما در هدایت و شما در گمراهی هستید." یعنی در واقع یک فرضی را باز می‌گذارد که ما و شما می‌توانیم به راه راست باشیم و یا نباشیم.

معنای آن آیه این است که به هر حال بایستی با هم گفت‌وگو کنیم و ببینیم که در فهم مسأله کدام یک از ما درک بهتری داریم. نکته جالب‌تر آیهٔ بعدی است. خداوند بلافاصله در آیه بعدی خطاب به پیامبر می‌فرماید: "قُلْ لا تُسألونَ عن ما أجرمنا و لا تُسأل عن ما تعلمون". "به آنها بگو دربارهٔ جرائمی که ما انجام داده‌ایم از شما سؤال نمی‌کنند، در مورد رفتار شما هم از ما سؤال نمی‌کنند".

زمانی که پیامبر می‌خواهد در مورد خودش صحبت کند از واژهٔ "اجرمنا" استفاده می‌کند. البته خیلی از مفسران آمدند و سعی کردند توجیه کنند که پیامبر که اهل جرم نیست و می‌داند برای هدایت آمده است و اگر در این آیه که آمده است: "انا اواياکم لعلی هُدی و اونی ضلال مبین" نسبت لف و نشر مرتب آیه را بگیریم که مثلاً "هُدی و انا و ضلال یا اواياکم"، بالاخره اینها مباحث روشنی است.

زمانی که مردم عامی این آیات را می‌شنیدند، احساس می‌کردند که پیامبر در مورد یک آئین گفت‌وگو را مطرح می‌کند. در این آئین، نخستین گام اینست که فرد با طرف گفت‌وگوش زمینه عاطفی برقرار می‌کند. مثلاً من به شما می‌گویم بر سر قضیه‌ای که با هم اختلاف نظر داریم، یکی از ما دو طرف درست می‌گوید و نباید به عملکرد غلط یکدیگر توجه کنیم. این یک زمینه عاطفی خوب برای گفت‌وگو است و شرط اصلی است که انسان بپذیرد شاید طرف مقابل او سخن حقی را مطرح می‌کند.

نکته دومی که حائز اهمیت بوده و شرط گفت‌وگو می‌باشد، این است که انسان سخن دیگران را گوش کند. ما معمولاً سخن دیگران را می‌شنویم. بین گوش کردن و شنیدن تفاوت وجود دارد. گاه ممکن است زمانی که در حال صحبت کردن با فردی هستیم، بدون اینکه او سخن ما را گوش کند، به دنبال پاسخی می‌گردد تا جواب ما را بدهد. مثل مناظره‌ای که معمولاً وقتی جنبه تبلیغاتی و سیاسی پیدا می‌کند، طرفین به دنبال آن نیستند تا حرف یکدیگر را بپذیرند، بلکه هدف این است که مُج‌گیری‌های بیشتری صورت گیرد. در این حالت زمانی که یک طرف بحث در حال صحبت کردن است، طرف مقابل سعی می‌کند تا دریابد کجاهای سخن او می‌تواند ایراد پیدا کند. در این حالت طرفین مناظره نه به دنبال یافتن اشکالات و ایرادها هستند و نه به دنبال فهم صحبت‌های طرف مقابل. این مسأله به نظر من نکته دیگری است که در فرایند گفت‌وگو حائز اهمیت می‌باشد.

بالاخره نکته سومی که به نظر من مهم است، اینکه باید بپذیریم چرا گفت‌وگو می‌کنیم؟ آیا ما هدف مشترکی داریم که گفت‌وگو می‌کنیم یا خیر؟ انسان حتی اگر از اندیشه خودش خیلی مطمئن باشد، ولی احساس می‌کند که در پی یک هدف جهانی است و برای تحقق این هدف جهانی باید زمینه مشارکت دیگران را ایجاد کند. این مشارکت می‌تواند بُعد ملی، منطقه‌ای و یا جهانی داشته باشد. بنابراین در این فرایند باید طرف دیگر را مشارکت دهد. اگر بخواهیم طرف دیگر را مشارکت بدهیم، حتی اگر بپذیریم که صحبت ما تماماً حق و سخن طرف مقابل باطل است، باز هم ما باید حس عاطفی مشارکت را ایجاد کنیم. شاید بتوان شیوه سقراط را در

گفت‌وگو، چنین شیوه‌ای تلقی کرد. زمانی که سقراط با دیگران گفت‌وگو می‌کند، نمی‌خواهد طرف گفت‌وگوی خودش را محکوم کند، بلکه می‌خواهد او را رشد دهد. در واقع به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که به طرف گفت‌وگو القاء کند که مثلاً آن چیزی که تو می‌گویی، همان صحیح است. به عبارتی ارزشی را که او به آن باور دارد، به‌گونه‌ای پیش می‌برد که طرف مقابل مشارکت کند. به نظر من در عرصه ملی این یک مسأله مهم است. یعنی باید زمینه گفت‌وگو را به‌گونه‌ای ایجاد کنیم که بخش‌هایی از جامعه این احساس را پیدا نکنند که اساساً طرف گفت‌وگو نیستند. برای مثال بعضی از تکیه کلام‌هایی که در تبلیغات رسانه‌ای به کار می‌بریم از این دسته است.

البته ممکن است که رفتارهای دیگری وجود داشته باشد که بخش‌هایی از جامعه احساس کنند که در آن مشارکت ندارند. گاه ممکن است عدم رعایت این ملاحظات موجب بوجود آمدن مشکل امنیتی و آسیب‌پذیری وفاق ملی گردد. اگر باور داشته باشیم وفاق و امنیت ملی در جامعه یک ضرورت بوده و گفت‌وگو نیز ابزار تحقق وفاق و امنیت ملی محسوب می‌شود، در این حالت بایستی برای انجام چنین امری زمینه لازم را ایجاد کنیم.

**منتظر قائم:** من فکر می‌کنم سه محوری را که آقای مهاجرانی بر شمردند، به بحث ضرورت‌های گفت‌وگو روال منطقی بخشید. یعنی ضرورت‌هایی که دارای جنبه معرفتی و روان‌شناختی بوده و بُعد اخلاقی و عاطفی را نیز در بر می‌گیرند. اینکه فرد گفت‌وگو کننده باید چه نوع اخلاق و منشی را به هنگام تعامل و گفت‌وگو با دیگران رعایت کند؛ یعنی اینکه فرد خودش را مطلق، برحق و کامل نداند و دیگری را باطل نبیند، با سعه‌صدر گفت‌وگو را شروع کند، گفت‌وگو را به‌عنوان یک فرایند هدفمند که غایت آن رشد متقابل و رسیدن به حقیقتی والاتر از داشته‌های قبلی است، ببیند. به‌ویژه آن‌جا که به مشارکت اشاره کردند، منظور طرح ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی گفت‌وگو می‌باشد. در گفت‌وگو‌هایی که در سطوح کلان و ساختار اجتماعی انجام می‌گیرد، همه افراد و آحاد جامعه وارد

فرایند گفت‌وگو نمی‌شوند. بلکه گفت‌وگو توسط نمایندگانی از متعاملین صورت می‌گیرد و طبیعتاً در این سطح از گفت‌وگو، مباحثی که متعاملین و نمایندگان آنان در گفت‌وگوها مطرح می‌کنند باید به نحوی سخن جمعیت و گروه‌هایی باشد که به نمایندگی از طرف آنها سخن می‌گویند. چنین فرایندی مستلزم برقراری سازوکارهای مشارکت جمعی در سطوح مختلف می‌باشد تا از طریق آن بتوان بین افراد برای تعیین نماینده و موضوعات مورد بحث و مواردی که می‌توان بر سر آنها گفت‌وگو کرد، تعامل برقرار نمود. اینکه چگونه و تا کجا می‌توان پیش رفت سؤالی است که باید به آن پاسخ داده شود؟ اگر این ضرورت‌ها را بپذیریم، آقای دکتر مهاجرانی به نظر شما برای وارد شدن به گفت‌وگو در یک سطح بالاتر، مثلاً در سطح جهانی و سطح ملی، شناخت این ضرورت‌ها چگونه می‌تواند کمک کند؟

**مهاجرانی:** هر زمان از جانب ما ادعای جهانی مطرح می‌شود، نگاه جهان به این است که در عرصه ملی متناسب با این ادعا چگونه عمل می‌کنیم. در این زمینه داستان عبرت‌انگیزی نقل می‌کنند. گفته می‌شود که شخصی در کوچه و میدان شهر می‌نشست و با طالع‌بینی احوال آسمان‌ها را برای مردم نقل می‌کرد. روزی شخصی آمد و به او گفت شما که از آسمان‌ها صحبت می‌کنید، می‌دانید در خانه خود چه می‌گذرد؟ در واقع آن شخص از آسمان‌ها صحبت می‌کرد، ولی از خانه خودش خبر نداشت.

گمان می‌کنم وقتی دایره جهانی را مطرح می‌کنیم، این دایره نمی‌تواند متضاد و در تباین با وضع ملی ما باشد. ما نمی‌توانیم دیگران را به گفت‌وگو دعوت کنیم، درحالی که در عرصه ملی زمینه را برای گفت‌وگو ایجاد نکرده‌ایم. زمانی که با دیگران از مدارای دینی صحبت می‌کنیم، ولی نمی‌توانیم در درون جامعه خودمان مدارای دینی را مطرح کنیم و یا در واقع نمی‌توانیم آن را تحقق بخشیم، مورد انتقاد قرار می‌گیریم. اگر دیگران در ظاهر از ما انتقاد نکنند، اما در خلوت خودشان از ما ایراد گرفته و مطرح می‌کنند که اینها حرف‌های خوبی یاد گرفته‌اند، ولی نمی‌توانند این حرف‌ها و شعارها را لااقل در کشور خودشان محقق سازند. در این زمینه

تعبیری از امام صادق (ع) نقل شده است که تعبیر درخشان و تعیین کننده‌ای است. ایشان می‌فرمایند: "مردم را به نیکوئی‌ها بخوانید ولی بدون زبان". گاه ممکن است جلوه‌هایی از رفتار را بروز بدهیم که ضد گفت‌وگو می‌باشد. مثلاً ممکن است ما با مبانی نظری یک سخنران دانشگاهی که برای جمع بسیار محدودی صحبت می‌کند، مطلقاً مخالف باشیم، ولی اگر او به اعدام محکوم شد، چگونه می‌خواهیم از گفت‌وگو در حوزه مباحث نظری و دانشگاهی دفاع کنیم. اخیراً موردی را دیدیم که خوشبختانه دستگاه قضایی برای حل آن مسأله تلاش کرد. در یکی از محاکم تهران شخصی ادعای اعسار کرده بود. یعنی اینکه درمانده است و نمی‌تواند بدهی خودش را بدهد. وی برای اثبات ادعای خود شاهدی را دعوت کرده و شهادت داده بود که ایشان درمانده است. قاضی حکم صادر کرد که چون شاهد او متدین به مذهب خاصی است که مطابق قوانین ما مسلمان غیرمؤمن است، لذا شهادت او پذیرفته نیست.

از این جهت گمان می‌کنم زمانی می‌توانیم از دایره جهانی دفاع کنیم که ابتدا در داخل کشور از گفت‌وگو به شکل منطقی حمایت کنیم و اعمالی را بروز ندهیم که ضد گفت‌وگو باشد.

موضوع دیگری که در حوزه سیاست مهم است، آموزش و چگونگی رقابت سیاسی است. بارها به تجربه دیده‌ایم که رقابت‌های سیاسی مبتنی بر اصل حذف و نه تعامل سیاسی است. یعنی طرفین رقابت مادام با ابزارهایی که در اختیار دارند، برای حذف دیگری تلاش می‌کنند. در سایر کشورهای جهان ممکن است رقابت‌ها به گونه‌ای باشد که در مقاطعی حتی تلاش برای حذف هم انجام گیرد، ولی رقابت کنندگان همواره یک مبانی را رعایت می‌کنند. در این زمینه لازم است مثالی بزنم. زمانی که خانم تاجر نخست‌وزیر انگلیس بود، از آمریکا برای ارتش انگلستان هلی‌کوپتر خرید. وزیر دفاع انگلستان اعتراض کرد که این یک تصمیم ضدملی است. زیرا ما خودمان تولید کننده هلی‌کوپتر هستیم. وی علاوه بر اینکه وزیر دفاع کابینه تاجر بود، نفر دوم حزب محافظه‌کار هم محسوب می‌شد. نفر بعدی در حزب محافظه‌کار خانم تاجر بود. استعفای وی باعث شد که دولت تاجر با یک تزلزل



روبه‌رو شود و برای حل بحران، دولت تاجر از پارلمان درخواست رأی اعتماد کرد. در پارلمان انگلیس اولین نماینده‌ای که از تاجر دفاع کرد، همان آقای وزیر دفاع بود. وی معتقد بود درست است که با خانم تاجر بر سر خرید هلیکوپتر اختلاف نظر دارد، ولی این بدین معنا نیست که او نخست‌وزیر خوبی نیست، بلکه در این مقطع تاریخی در پارلمان انگلیس باید به وی کمک کرد.

برخلاف سایر کشورها، ما در کشورمان شاهد هستیم که وقتی با دیگران اختلاف نظر پیدا می‌کنیم، ترجیح می‌دهیم که حتی رقیب ما نابود شود. بدیهی است با این وجه، دیگر نمی‌توانیم در حوزه سیاسی گفت‌وگو، دایره جهانی را مطرح کنیم.

حوزه دیگری که باید در مورد آن بحث کنیم، حوزه دین است. هرگاه تصمیم بگیریم که با دیگران گفت‌وگو کنیم، آنان ابتداء نحوه زندگی اقلیت‌های دینی در کشور را بررسی می‌کنند. بدین معنی که آیا توانسته‌ایم برای اقلیت‌های دینی در کشور یک فضای راحت و امن ایجاد کنیم و آیا همه آنها از این فضا استفاده می‌کنند؟ اگر آنها احساس کنند که اقلیت‌های دینی در کشور ما با تنگناهایی روبه‌رو هستند، دیگر سخنان ما را گوش نمی‌دهند. زیرا هرگونه عمل، نظر و رفتاری در سطح ملی به سرعت در مسائل جهانی تأثیرگذار خواهد بود.

**ثقفی:** می‌خواهم به دو نکته اشاره کنم. نکته اول در چگونگی ساخته شدن مقوله‌ای است که به آن "گفتار ملی" می‌گویند. یعنی آیا گفتاری که ما براساس آن گفت‌وگو می‌کنیم، سیاست پیش می‌بریم، جنگ می‌کنیم و یا هر امر دیگری را انجام می‌دهیم، یک نوع مبادله خشن یا مداراجویانه است؟ به نظر من در وضعیت فعلی کشور ما، تصور گفتار ملی، یعنی داشتن مجموعه‌ای از مباحثی که ما آنها را به‌عنوان نظرات ملی بازگو می‌کنیم، از یک عارضه تک صدایی رنج می‌برد. تصور ما این است که حتماً باید این تک صدایی بوجود بیاید تا به دنبال آن ما گفتارمان را موضوع گفت‌وگو قرار دهیم. به نظر من این‌گونه برخورد با مقوله گفت‌وگو درست نیست. برای ما خیلی عجیب است یک ایرانی که در وطن خود زندگی

می‌کند در یک کنفرانس خارجی شرکت کند و بگوید که دولت من، دولت خوبی نیست. من به صدق و کذب این حرف کاری ندارم، بلکه آنچه اهمیت دارد، اینست که چرا این فرد در جمع خارجی‌ها علیه دولت خود این‌گونه قضاوت کرده است. آن‌گاه سعی می‌کنیم که بگوییم که اکثریت مردم این‌گونه فکر نمی‌کنند و این مهمترین حرفی است که در نفی آن سخن گفته می‌شود.

شهروند هر کشوری وقتی که از کشورش بیرون می‌رود، وی را نماینده کل مملکتش نمی‌دانند، بلکه وی در داخل و خارج فقط نماینده خودش محسوب می‌شود. به لحاظ احساسی این نکته نیز قابل قبول است. به نظر من این مسأله احساسی برای اندیشه کافی نیست. ما همواره در هر کشوری (حتی در یک کشور عقب افتاده) با تکثر عقاید مواجه هستیم. حال ممکن است نماینده یک عقیده‌ای یک نفر باشد و عقیده‌ای دیگر ۵۰ میلیون نفر نماینده داشته باشد. این تکثر عقیده همه جا وجود دارد. در کشور ما مدت صد سال است که تلاش می‌شود اندیشه‌های موجود پیرامون این مفهوم منظم گردد، دیدگاه‌ها را در جای خود بگذارد و دنبال بحث هویت باشد. در این راستا، انواع و اقسام مکاتب فکری و فلسفی مطرح شده است.

در این زمینه افراد با دیدگاه‌های متفاوت وجود دارند که تلاش کرده و صاحب گفتاری هستند. به نظر من این گفتار لزوماً در آن چیزی که ما در گفتار ملی استنباط می‌کنیم، بازتاب پیدا نمی‌کند. مثال جالب توجه در این زمینه، تصور گفت‌وگوی تمدن‌ها است. آیا تمام افرادی که در ایران زندگی می‌کنند اصل تمدن را می‌پذیرند تا چه رسد به اینکه یک تصور مشترکی از آن داشته باشند؟

آنچه به آن گفت‌وگوی تمدن‌ها گفته می‌شود، ساخته شده از یک تعداد گفتارهای کم‌وبیش مبهم، متفاوت و متناقض است که مجموعه آنها چیزی به‌عنوان تمدن است. در اینکه به دنبال یک گفتار یکدست باشیم، یک مشکل می‌بینم. وقتی صحبت از گفتار ایران می‌کنیم، در واقع مجموعه ۱۰ گفتار می‌باشد. به نظر من در این جا یک مشکل وجود دارد که ما در خارج نمی‌بینیم. در این مورد مثالی می‌زنم. زمانی که ما یک شماره از ویژه‌نامه مجله "گفت‌وگو" را به بررسی جنگ ایران و

عراق اختصاص دادیم، بخشی از مباحث مجله را به چگونگی به آشتی رسیدن ملل دیگر اختصاص دادیم. به خصوص در مورد آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها؛ اینکه آنها این تعارضات را چگونه حل کرده و مسائل خود را چگونه پیش بردند. با چند تن از متفکرین فرانسوی صحبت کرده‌ایم. یکی از آنها نکته جالبی را مطرح کرد. وی گفت ما آن روزی توانستیم خصومت را کنار بگذاریم که به آلمانی‌ها این فرصت و حق را دادیم که از ما فرانسوی‌ها انتقاد کنند و سخن آنان را چاپ کردیم و یا آن آلمانی پذیرفت که من فرانسوی می‌توانم به او ایراد بگیرم. اکنون باید دید که ما از این مسائل چقدر دور هستیم؟ چقدر می‌توانیم مثلاً با مردم عراق، که همسایه ما هستند و مدتی با هم در جنگ بودیم، گفت‌وگو کنیم. به هر حال ملت دو کشور روزی باید با هم آشتی کامل بکنند تا بتوانند با هم همزیستی داشته باشند. می‌خواهم بگویم پذیرفتن اینکه یک غریبه بتواند از من انتقاد شدید بکند و من انتقاد او را بپذیرم و به صدق و کذبش نگاه کنم، تحول بسیار بزرگی است.

پذیرش اینکه گفتار ملی یک گفتار چندصدایی است و در خدمت به یک جمعی قرار دارد که به آن عنوان ملی می‌دهیم، لزوماً به این معنا نیست که نتوانیم نظراتمان را برای افرادی که در خارج از این حوزه قرار دارند بیان کنیم. به نظر من برای اینکه بتوانیم گفتار بین‌المللی را پیش ببریم، مهم اینست که به ابعاد این تکثر فکر کنیم. به هر حال اینکه گفته شد گفت‌وگو مقوله مثبتی است و هر کسی سخن خوبی بگوید، همه آن را تایید کنند و کسی با آن مخالفت نکند، تعارفی بیش نیست. در مقوله گفت‌وگو، همواره نوعی تفاوت دیدگاه‌های افرادی که در گفت‌وگو مشارکت دارند، مطرح است. نکته مهم دیگر، به نتایج تفاوت دیدگاه بعد از فرایند گفت‌وگو مربوط می‌شود. فرض کنید امروز دستگاه دیپلماسی کشور با اروپایی‌ها مذاکره می‌کند. آنها سؤال‌هایی می‌پرسند و ما پاسخ آنها را می‌دهیم. قرار است از این گفت‌وگوها چه نتایجی حاصل شود و چه کاری صورت گیرد؟ آیا قصد داریم مقداری از مواضع خود کوتاه بیائیم، یا آنها در مواضع خود تجدیدنظر کنند؟ تا بی‌نهایت که نمی‌توان گفت‌وگو کرد. آیا هدف از این گفت‌وگوها همان‌طور که آقای دکتر مهاجرانی بیان کردند، اعتلای ذهنی است؟ اینکه این ذهن در جریان

گفت‌وگو اعتلا یابد یک مقوله و اینکه متأثر از گفت‌وگوها بعداً در عمل چه اتفاقی رخ دهد خود یک بحث دیگری است. پرسش این است که آیا در دو دنیای ارزشی متفاوت زندگی خواهیم کرد و یا اینکه مقداری از ارزش‌های جامعه ما با جوامع گفت‌وگو کننده با هم اختلاط پیدا خواهد کرد؟ کدام یک از این دو مقوله اتفاق می‌افتد؟

زمانی که یک ایرانی مسلمان با یک آلمانی تبار مسیحی و یا یک سوسیالیست گفت‌وگو می‌کند، عاقبت این گفت‌وگو چه خواهد شد؟ من ممکن است که بگویم ارزش‌هایم از مشرب اعتقادی و دینی‌ام استنتاج و ناشی می‌شود و او هم ممکن است بگوید ارزش‌هایم از تاریخ جنبش کارگری در کشورش ناشی می‌شود. سرانجام این گفت‌وگوها چه خواهد شد؟

به نظر می‌رسد که بعضی وقت‌ها نتیجه احتمالی گفت‌وگو را در نظر نمی‌گیریم. من با آقای دکتر مهاجرانی در این مورد که می‌گوید یکی از ضرورت‌های گفت‌وگو اینست که ادعا نکنیم تمام حقیقت در اختیار ما است، موافق هستم. اکنون این پرسش وجود دارد که سرانجام این گفت‌وگوها، که ما اسم آن را گفت‌وگوی تمدن‌ها و یا گفت‌وگوی فرهنگ‌ها می‌گذاریم، چیست؟ من به گفت‌وگوی سیاسی که در آن بحث از قدرت است، کاری ندارم. در مقوله گفت‌وگو بر سر چه چیزهایی می‌توان کوتاه آمد؟ در تبادل اندیشه‌ها چه چیزهایی را به مناقصه خواهیم گذاشت؟ حداقل برای خود من که بحث‌های منتشره در نشریه گفت‌وگوی تمدن‌ها را پی‌گیری می‌کنم، این سؤال مطرح است که عاقبت گفت‌وگو چه می‌شود؟ در واقع به نظر من این دو سؤال، یکی گفتار ملی به‌عنوان مقدمه گفت‌وگو و دوم نتیجه گفت‌وگو نکات مهم و قابل بحث است.

**منتظر قائم:** در محورهای بحث خیلی مرکز گفت‌وگو تمدن‌ها مد نظر نیست. آقای دکتر مهاجرانی به‌عنوان یک صاحب‌نظر در این عرصه دعوت شده‌اند. پاسخ به سؤالات شما به اختیار و صلاح دید خود دکتر مهاجرانی می‌باشد.

ثقفی: من این موضوع را به‌عنوان مثال عرض کردم.

**مهاجرانی:** من چند نکته را در ارتباط با مباحث آقای ثقفی عرض می‌کنم. بخش آخر صحبت‌های آقای ثقفی که گفتند در این گفت‌وگو کدام اندیشه را به مناقصه بگذاریم و یا درواقع کوتاه بیاوریم را با این شوخی پاسخ می‌دهم. روزی یک عرق‌خور جدی با یک نمازخوان جدی تصمیم گرفتند که با هم زندگی کنند. عرق‌خور برای نمازخوان پیغام فرستاد که اگر بخواهیم با هم زندگی کنیم، شما باید یک مقداری عرق بخوری و من هم یک مقداری نماز بخوانم. بالاخره جمع این دو باعث می‌شود که بتوانیم با هم زندگی کنیم! اگر قرار باشد که من عرق‌خور جدی باشم و تو هم نمازخوان جدی این قابل جمع نیست. قطعاً زمانی که ما مقوله گفت‌وگو را مطرح می‌کنیم، طرفین باید نسبت به این مطلب باور جدی داشته باشند و بعد تصمیم بگیرند که آن را رعایت کنند. در یک گفت‌وگوی تجاری ممکن است که این‌گونه بشود. یعنی تاجر یک ضرر مقطعی را بپذیرد. به خاطر منفعتی که فکر می‌کند در آینده برای آن به دست می‌آید. به‌عنوان مثال، معمولاً وقتی که رئیس‌جمهور ما به سفر خارجی می‌رود، در ضیافت‌ها بحث شراب مطرح می‌شود. درواقع این مقوله‌ای است برای گفت‌وگوها در پروتکل‌های وزارت خارجه که بالاخره شراب باشد، یا نباشد.

من معتقدم که به این پدیده از زاویه دیگری باید نگاه کنیم. باید ببینیم که چرا فرانسوی‌ها و اسپانیایی‌ها اصرار می‌کنند که چنین کاری را انجام دهند. ما باید قضیه را از این زاویه ببینیم که برای یک مسیحی شراب نه تنها یک پدیده نجس نیست، بلکه یک پدیده مقدس است.

من نمی‌گویم که اگر به یک سفر خارجی رفتیم بپذیریم که با میزبان هم‌پاده شویم. اصلاً این مورد قبول ما نیست. اما بپذیریم که چرا مسیحیان این مسأله را خواهانند. من معتقدم که اگر فهم دیگری نسبت به مسأله داشته باشیم به ما کمک می‌کند که بتوانیم در حوادث جهانی قضایا را بهتر بفهمیم و آن را بهتر هضم کنیم.

نکته نخستی که آقای ثقفی مطرح کردند، به نظر من جای توجه دارد و آن اینکه هر زمان تصمیم گرفتیم در عرصه سیاست جهانی صحبت و گفت‌وگو کنیم، پسندیده نیست که به منتقد نظام و قدرت خودمان تبدیل شویم. این نکته را از این جهت می‌گویم که هیچ وقت نمی‌توان فرصت انتقاد را از افراد گرفت، بلکه باید اجازه داد که انتقاد صورت گیرد. من به‌عنوان یک تجربه این شیوه را می‌پسندم. ۱۴ سال پیش که آقای هیکل به ایران آمد و مهمان ما بود، یکی از خبرنگاران ایرانی نظر ایشان را در مورد دولت مبارک پرسید. وی گفت مواضع من روشن است، اما من وقتی بخواهم راجع به دولت خودمان صحبت کنم، همیشه با یک روزنامه‌نگار مصری و در قاهره مصاحبه می‌کنم. یعنی اگر انتقادی نسبت به دولت داشته باشم، هیچ وقت این انتقاد را به روزنامه‌نگار غیرمصری و در خارج از قاهره نمی‌گویم. به نظر من این شیوهٔ برخورد بسیار مهم است.

اما بحث دیگری که در مورد گفت‌وگوی تمدن‌ها مطرح شد، اینکه قطعاً ما یک گفت‌وگوی تمدن‌ها نداریم و هیچ‌کس هم نمی‌تواند مدعی شود که نماینده تمدن اسلامی و ایرانی است، چنین چیزی پسندیده نیست. وقتی صحبت از تمدن می‌شود، تمدن یک ساختار پیچیده و چند بعدی دارد که حوزه‌های مختلفی از قبیل گفت‌وگوی فرهنگی، گفت‌وگوی تمدنی و گفت‌وگوی دینی را در برمی‌گیرد. همه متفکران در عرصه‌های مختلف لزوماً نمی‌توانند هم‌نظر باشند. یعنی ممکن است نظر یک فیلسوف و یا یک جامعه‌شناس با کسانی که در قلمرو تمدنی او زندگی می‌کنند، متفاوت باشد. در نتیجه، وقتی که بپذیریم در عرصه فهم دینی می‌تواند اختلاف رأی وجود داشته باشد، چگونه در حوزه تاریخ، فلسفه و جامعه‌شناسی می‌توان این اختلاف رأی را نادیده گرفت. در مقوله گفت‌وگوی تمدنی هم معنای آن این نیست که ما یک گفتار و یک نماینده داریم. بلکه بحث تنوع در حوزه‌های مختلف مطرح است. اساساً این انتظار که بتوانیم یک حوزه را آن قدر ساماندهی کنیم که همه موضوعات و پدیده‌ها در یک گفتار جمع شود، اصلاً عملی نیست.

**منتظر قائم:** اجازه می‌خواهم مقداری فضای بحث را عوض بکنم. دو نکتهٔ اخیر که آقای دکتر مهاجرانی و آقای ثقفی فرمودند بیشتر مثال‌هایی از حوزه قضایی،

سیاسی و دینی بود. اگر اجازه دهید گفت‌وگو را در مفهوم اجتماعی یعنی در مفهوم بین جنسیتی و درون جنسیتی، بین نسلی و درون نسلی، بین اقوام، گروه‌ها و اقشار مختلف اجتماعی و درون هر کدام از آنها مطرح کنیم. از این منظر اجازه می‌خواهم به یکی از ضرورت‌های گفت‌وگو که قبلاً فقط اشاره شد، برگردیم. یکی از ضرورت‌های گفت‌وگو، قطعاً عرصه گفت‌وگو است که شامل زمان، مکان و ابزار گفت‌وگو می‌شود. به‌عنوان مثال، اگر ما به گفت‌وگوهای درون جنسیتی و بین جنسیتی معتقد باشیم، باید بپذیریم که عرصه گفت‌وگو بین زنان و مردان در جامعه روشن نیست. اگر به گفت‌وگوهای بین نسلی معتقد باشیم، ملاحظه خواهیم کرد ابزاری که جوانان برای گفت‌وگو باید داشته باشند، وجود ندارد. سؤال این است که ملزومات و لوازم گفت‌وگو چیست؟ آیا وجود سالن‌های سخنرانی، رسانه‌های جمعی آزاد، پذیرفتن آزادی اندیشه و بیان و یا آزادی تجمعات و تشکل‌ها از پیش نیازها و ضرورت‌های تحقق گفت‌وگو محسوب می‌شود؟

ثقفی: سؤال شما در درون خود پاسخ کافی را نیز داشت. من شخصاً توضیح بیشتری نمی‌توانم به آن اضافه کنم. اما در عین حال می‌توان گفت که گفت‌وگو به فضا، امکانات، همراهی و تجربه نیاز دارد. تمام نکاتی را که آقای دکتر مهاجرانی به‌عنوان ضرورت‌های گفت‌وگو مطرح کردند، از جمله تحمل یکدیگر و مدارا، یک شبه به دست نمی‌آید. باید به افراد اجازه و فرصت تجربه کردن داد. هیچ فرهنگی خارج از تجربه به دست نمی‌آید.

به نظر من، آن‌چه که شما یادآوری کردید به‌عنوان مبانی و ملزومات گفت‌وگو وجودشان لازم است. نکته‌ای که باید به آن اضافه شود این است که گفت‌وگو فقط به‌صورت نوشته و شفاهی نیست، بلکه ابزارهای متفاوتی نیاز دارد. هر ابزار هنری به نوعی گفت‌وگو است. مجسمه‌ساز از طریق مجسمه‌هایی که می‌سازد، به نوعی گفت‌وگو می‌کند. نوازنده موسیقی زمانی که می‌نوازد گفت‌وگو می‌کند. اینها لوازم گفت‌وگو هستند. ما باید مقداری در این حوزه‌ها تعقل و تفکر کنیم و شیوه‌های بیان متفاوتی را در اختیار بگیریم. برای مثال، اکثر کسانی که در این جلسه حضور

دارند، صاحب فرزندانی هستند که در زندگی و در تحصیلات به آنها کمک می‌کنند و از آنها جدا نیستند. نوع برخورد ما با فرزندانمان حداقل این تجربه را فراهم ساخته که دریابیم آنان در دوره‌های مختلف نوع خاصی از گفت‌وگو را می‌پذیرند. به‌علاوه، در اکثر اوقات ابزارهای انتخابی خود را به مقدار زیادی از اطرافشان می‌گیرند. طبیعی است یک فرد زمانی که اطرافش محدود است، ابزارش نیز محدود خواهد شد. نوزاد هر قدر بزرگتر می‌شود، ابزار متفاوتی مثل کلام و نوشتن را یاد می‌گیرد و راحت‌تر زندگی می‌کند. من فکر می‌کنم ما باید در حوزه‌های مختلف وارد شویم و فکر و تلاش کنیم. ما در دوره‌های گذشته سخت‌گیری‌های زیادی کرده‌ایم و هنوز هم این سخت‌گیری‌ها ادامه دارد. در واقع با این کار، ابزار گفت‌وگو را از جامعه خودمان می‌گیریم. به نظر من می‌توان به ابزار گفت‌وگو فکر کرد و از این طریق مبادله اندیشه را با هدف اعتلایی که در مورد آن صحبت کردیم، تسهیل کرد.

**مهاجرانی:** شما به حوزه‌های اجتماعی، جوانان و زنان اشاره کردید. من فکر می‌کنم در حوزه جوانان، جامعه و حاکمیت باید بپذیرند که آنان حق شک کردن و سؤال کردن را دارند. این جزء لوازم منطقی برای رشد فرد به‌عنوان یک نوجوان و جوان است. شاید شکل طبیعی و فطریش را در حرکات بچه‌گانه و سؤال‌های او می‌بینیم. انسان زمانی که بزرگتر می‌شود، پرسش‌هایی در ذهن او جوانه می‌زند و او این پرسش‌ها را مطرح می‌کند. اگر جامعه، به‌گونه‌ای باشد که شک کردن و سؤال کردن را تشویق نماید، طبیعی است که فضای گفت‌وگو فراهم شود. اما اگر جامعه سرکوب‌گر باشد، اعضای جامعه رشد منطقی نخواهند کرد. من دو نفر را معرفی می‌کنم که روی این فرایند خیلی فکر کرده‌اند. یکی از آن دو "ایوان ایلیسچ" است. ایوان ایلیسچ در کتابی به نام "جامعه بدون مدرسه" می‌نویسد: "مدرسه استعداد جوانان را می‌کشد." علتش این است که معلم با حافظه این جوانان سروکار دارد و لذا استعدادشان از بین می‌رود. این شیوه تدریس موجب می‌شود افرادی که این مرحله آموزشی را می‌گذارند و هنوز کاملاً شککننده هستند، استعدادشان شکوفا



نشود. شخص دیگر "پائولو فرر" است. وی کتاب معروفی به نام "فرهنگ سکوت" دارد.

ما در کشورمان متأسفانه نتوانسته‌ایم پرسش‌گری و شک کردن را در جامعه تشویق کنیم. این موضوع دلایل متعددی دارد. یک دلیل آن به فرهنگ تربیت دینی ما مربوط می‌گردد. در تربیت دینی ما مجال زیادی برای بحث و طرح سؤال وجود ندارد. اگر کسی سؤالی بپرسد، فقط پاسخ سؤال او را می‌دهند و دیگر بحث نمی‌کنند. به‌عنوان مثال، فردی که به مسجد می‌رود و پای صحبت یک منبری می‌نشیند، منبری متکلم وحده است و او صرفاً شنونده است و مجال اینکه مثلاً بگوید این مطلب درست نیست، وجود ندارد.

لذا در چنین فضایی که سؤالی مطرح نمی‌شود، شک و تردیدی نیز در اذهان اعضای جلسه به‌ویژه در ذهن جوانان برانگیخته نمی‌شود؛ بالطبع جامعه‌ای که اعضایش مزه شک و سؤال را نچشند، به یقین هم نمی‌رسند و زمانی که یقین حاصل نشد، گفت‌وگو هم صورت نمی‌گیرد. البته قصد ندارم کسی را وارد وادی شکاکیت کنم، تا از طریق شک به حیرت و سرگردانی برسد. ولی باید بپذیریم که شک گذرگاه - و نه مقصد - خوبی برای عبور افراد و جوانان محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، شک یک خانه نیست که در آن زندگی کنیم، بلکه پلی است که باید از آن عبور کرد تا به یقین برسیم. راه گذر از شک، سؤال است و سؤال نیز وسیله گفت‌وگو است. در چنین فضایی است که جوانان می‌توانند در این عرصه فعال باشند.

در حوزه زنان که جنابعالی اشاره کردید، این یک واقعیت است که آنان مجال گفت‌وگو و حضور را خیلی پیدا نکرده‌اند. مثلاً من می‌توانم به شما بگویم که خیلی از اقدار اجتماعی ما مثل عشایر تقریباً با زنانشان گفت‌وگو نمی‌کنند. یعنی در یک خانواده عشایری معمولاً زن مثل یک کارگر است که غذا آماده می‌کند، بچه به دنیا می‌آورد و مهمان پذیرایی می‌کند. در جامعه عشایری یک مرد عشایری نمی‌نشیند تا با زنش بحث کند. اگر مهمان مرد باشد، زن اجازه ندارد که وارد بحث شود و یا چیزی بگوید. زیرا خلاف ادب است. کمی رقیق‌تر از این وضعیت در زندگی

روستایی‌ها وجود دارد. در زندگی طبقات حاشیه شهری و طبقات فقیر نیز همین وضعیت حاکم است. به خاطر دارم زمانی که اول دبیرستان بودم و با عده‌ای از همکلاسی‌هایم در مورد این نکته که پدران و مادران ما یکدیگر را در خانه چه صدا می‌کنند، صحبت می‌کردیم. یکی از همکلاسی‌های من گفت پدر من وقتی که می‌خواهد مادرم را صدا بزند می‌گوید "نگاه کن!". وقتی که می‌گوید نگاه کن منظور من مادرم است. یکی دیگر گفت که پدر من وقتی مادرم را کار دارد می‌گوید "علی!". پیداست که فضای موجود در کشور در زمینه گفت‌وگو در حاشیه قرار دارد. البته متأسفانه این تلقی بعضاً پوشش تبیین نظری، فلسفی و عرفانی پیدا کرده است. فرضاً مثل نظریه‌ای که ملاصدرا مطرح می‌کند و یا نظریه دیگر عرفایی که ما داریم و واقعاً قابل دفاع نیستند. از این جهت به گمان من یکی از بحث‌های جدی ما و کشورهای مشرق زمین و حتی کشورهایی که شرایط قابل قبولی دارند، همین مسأله می‌باشد. شاید دشوار باشد که باور کنید در بعضی از کشورهای عربی حتی خانم‌ها را به مسجد راه نمی‌دهند. حتی در موقع نماز جماعت خانم‌ها حق ندارند در مسجد نماز جماعت بخوانند. به خاطر اینکه فرضاً یک روایتی را از پیامبر(ص) نقل می‌کنند که فرمود اگر زن در منزل نماز بخواند بهتر است تا اینکه به مسجد برود؛ و اصلاً کسی نباید او را ببیند. از این جهت یک نقص جدی در حوزه کشورهای شرقی به‌ویژه کشورهای اسلامی درباره مشارکت زنان در مقوله گفت‌وگو وجود دارد. بدیهی است زمانی که افراد در جامعه این‌گونه تربیت می‌شوند، در عمل نمی‌توانند مشارکت‌کننده و تصمیم‌گیرنده باشند. مانند همان مثال جوانی که در اول بحث به آن اشاره کردم. جوانی که شک نکند و سؤال نکند، به یقین نمی‌رسد و زمانی که بالغ شد در مورد یک مسأله خیلی بدیهی هم نمی‌تواند تصمیم بگیرد.

**منتظر قائم:** اگر اجازه بدهید در ادامه بحث‌ها به موانع تقویت گفت‌وگوی درون ملی که تبیین‌کننده جایگاه ایران در گفت‌وگوهای جهانی است، پردازیم. در واقع موفقیت در گفت‌وگو در یک سطح بالاتر، مثلاً در سطح بین‌المللی، مستلزم

تقویت گفت‌وگویی ملی است و گفت‌وگویی ملی چیزی جز پذیرش اصل تکثر در اندیشه، عمل، رفتار و سلوک نیست. یعنی اینکه اقلیت، جنسیت‌ها، گروه‌های سنی مختلف و باور دارندگان به نظام‌های حزبی، سیاسی، عقیدتی و معرفتی متفاوت، وجود همدیگر را بپذیرند و در فرایندهای دموکراتیک و مدنی با گفت‌وگو، نه با ابزار خلاف آن، سعی کنند تا به نوعی وحدت نظر و شناخت متقابل برسند. حتی اگر این شناخت متقابل به این جا منتهی شود که گفت‌وگو کنندگان دریابند که با هم توافق نظر ندارند و اینکه به هیچ وجه مبانی نظری همدیگر را در موضوعاتی مشخص نمی‌توانند قبول کنند، اما در پایان به این نکته برسند که وجود، حضور و حقوق همدیگر را بدون آنکه اصل گفت‌وگو را زیر پا بگذارند و یا یک طرفه قضاوت کنند، پذیرفته‌اند. اگر ما گفت‌وگو را از این منظر ببینیم، قطعاً یکی از ضرورت‌های گفت‌وگو در سطح بالاتر تحقق خواهد یافت که آن هم مستلزم توسعه سیاسی و اجتماعی است. من اجازه می‌خواهم سؤال بعدی را از آقای دکتر مهاجرانی بپرسم که برای ارتقاء جایگاه ایران در عرصه جهانی، با توجه به مباحثی که گفته شد، چه اقداماتی را ضروری می‌دانید؟ یا به تعبیر دیگر، برای تحقق گفت‌وگو در حال حاضر چه موانعی را می‌بینید که رفع آنها می‌تواند جایگاه ما را در سطح جهانی ارتقاء ببخشد؟

**مهاجرانی:** به‌عنوان مقدمه پاسخ به این سؤال شما باید اشاره کنم که ما خیلی باید مراقب باشیم که وزن و اندازه خودمان را در جهان از آن حدی که هست بیشتر محاسبه نکنیم. ما در ارزیابی‌هایی که از خودمان داریم گمان می‌کنیم که همه مردم جهان و دولت‌ها نشسته‌اند تا ببینند که ایران چه کار می‌کند. در صورتی که در واقعیت امر این‌طور نیست. جهان راه خودش را طی می‌کند. همان‌گونه که ما در ایران از آنچه مثلاً در زیمبابوه می‌گذرد با خبر نمی‌شویم، نمی‌دانیم در مطبوعات زیمبابوه چه می‌نویسند و نظراتشان در مورد مسایل مختلف چه می‌باشد و یا احزاب زیمبابوه چقدر با هم مسأله دارند، باید بپذیریم که ممکن است اطلاعات آفریقا، آمریکای لاتین و اروپا هم نسبت به ایران همین اندازه باشد. برای مثال بیش

از ۷۰ درصد از دانشجویانی که در آمریکا و کانادا درس می‌خوانند نمی‌دانند ایران کجاست و حدود ۸۰ درصد آنان نمی‌دانند که ایران با عراق چه فرقی می‌کند. شاید از نظر ما خیلی شگفت‌انگیز و تعجب‌آور باشد که چگونه ممکن است اینها این مسائل را ندانند. به یاد دارم زمانی یکی از اساتید معروف دین‌شناس را به ایران دعوت کرده بودیم. او فکر می‌کرد که ما یک کشور عربی هستیم. لذا خیلی برای این شخص توضیح دادیم که ایران یک کشور عربی نبوده و زبان ما عربی نیست. این مثال‌ها را از این جهت می‌گویم که گاهی اوقات فکر می‌کنیم که تمام مردم دنیا اکنون نشسته‌اند و روزنامه‌های ما را می‌خوانند و یا مذاکرات مجلس را گوش می‌دهند و همه جزئیات مسائل را می‌دانند. کافی است که خبرهای انگلیسی و عربی و اردوی بی.بی.سی را با بخش فارسی‌اش مقایسه کنیم. به دقت می‌بینیم که در بخش خبرهای انگلیسی یا عربی و اردو مطلقاً خبرهای ایران نیست. البته در خبرهای فارسی این رادیو خبرهای مربوط به ایران را همان قدر با جزئیات مطرح می‌کند که در خبرهای بخش اردو زبان خبرهای مربوط به پاکستان را پخش می‌کند. از این جهت گمان می‌کنم که نباید مثل ناصرالدین‌شاه باشیم که می‌گفت ما خودمان از خودمان خوشمان آمد. گاهی واقعاً این‌طور نیست.

نکته دومی که لازم است به آن توجه کنیم، این است که بالاخره زمانی که ایران را در سطح جهان مطرح می‌کنیم، باید چند مشخصه را مورد توجه قرار داد. یکی سابقه تمدنی و تاریخی ایران است. اگر بخواهیم ایران را به درستی معرفی نماییم، نباید این سابقه را انکار یا فراموش کنیم. یعنی ایران در مقاطع مختلف تاریخی صاحب تمدن بوده است. نکته دیگری که به نظر من در معرفی ایران مهم است، اعتقاد اکثریت قاطع مردم به اسلام است. ما باید فهم خودمان از اسلام را هم برای جهان و هم برای دیگرانی که با ما آشنا هستند به خوبی توضیح دهیم. گمان می‌کنم اگر به این موارد توجه کنیم، مقداری زمینه برای معرفی وجهه جهانی ایران فراهم می‌شود.

**منتظر قائم:** آقای دکتر، منظور من از طرح این سؤال این نبود که چگونه ایران معرفی شود، همان‌طور که در سطح ملی گروه‌های مختلف حرف‌های خود را مطرح

می‌کنند، ایران هم، نه به‌عنوان یک جزء مهمتر از آن چیزی که وجود دارد، بلکه به‌عنوان یک جزء که در جهان به حساب آمده، باید بتواند حرف‌هایش را بزند و سهمش را از آن نتایجی که حاصل می‌شود بدست بیاورد. تحقق این امر مستلزم وجود سازوکارهای درون ملی است تا بتوان جایگاه گفت‌وگوهای بین‌المللی خود را تقویت کنیم. روی صحبت‌م متوجه این تحلیل شماست که فرمودید وارد شدن در گفت‌وگوهای بین‌المللی مستلزم تقویت گفت‌وگوها در سطح ملی است. به‌عنوان مثال، در حال حاضر در گفت‌وگوهای میان نسل جوان در کشورهای مختلف، قطعاً جوانان ما حرف‌های نو و تازه‌ای دارند که می‌تواند برای جوانان کشورهای دیگر قابل توجه (و نه پذیرش) باشد. هم‌چنین جوانان کشورهای دیگر هم حرف‌های بسیاری دارند که می‌تواند برای جوانان کشور ما قابل بررسی و تأمل باشد و آن شک‌ها و یقین‌ها را در آنها بوجود بیاورد. هم‌چنین زنان و گروه‌های مختلف و در نهایت ساختار ملی کشور را می‌توان در مجامع رسمی و یا غیررسمی به نمایندگی از طرف فرهنگ و تمدن و یا ملت ایران وارد تعاملات ساخت. با این توضیح، شما فکر می‌کنید که برای معرفی ایران و ارتقاء جایگاه کشور در گفت‌وگوهای جهانی چه کارهایی می‌توان انجام داد؟

**مهاجرانی:** به نظر من ارتقاء جایگاه با حرف عملی نیست. اگر ما فکر کنیم که از طریق سخنرانی جایگاه ایران ارتقاء پیدا می‌کند، اشتباه است. چند نکته است که در ارتقاء جایگاه ایران تأثیرگذارند. یکی توان اقتصادی و تولیدی کشور است. مثلاً مجموعه صادرات نفتی و غیرنفتی کشور چیزی حدود ۲۵ یا ۲۶ میلیارد دلار است. شما این مبلغ را که حاصل فروش نفت و دیگر صادرات کشور است با شرکت‌ها و کشورهای دیگر جهان مقایسه کنید. ذخایر ارزی و تولید کالای ما یک رقم معینی است. نباید در ارزیابی شتاب‌زده عمل کنیم، مثلاً مجله "اکنون‌میست" هر هفته ذخایر ارزی کشورها، تولید صنعتی، نرخ‌ها و مسائل دیگر را مشخص می‌کند. در کجای جهان منتظر کالای ایرانی هستند که اگر آن کالا به آنها نرسید، جریان زندگی در آنجا نقص پیدا می‌کند؟ نفت ما نیز با نفت دیگر کشورهای تولید کننده

مخلوط می‌شود. ما باید نقش خودمان را در اقتصاد جهانی با حدود یکصدم از جمعیت و جغرافیای جهان مقایسه کنیم و ببینیم تولیدمان چقدر است. بخش دیگر به نظر من به مقوله تولید فکر، علم و اندیشه مربوط می‌شود. ما به راحتی می‌توانیم پی ببریم در دیگر کشورها چگونه علم تولید می‌شود. از نظر انتشار نشریات و تولید کتاب‌های علمی در کجا قرار گرفته‌ایم؟ کدام بخش از جهان منتظر هستند که یک نظریه پرداز ایران یک تئوری را مطرح کند و آنها آن نظریه را به یک نظریه جهانی تبدیل نمایند؟ خوب اگر نظریه پردازی نباشد، با تعریف از خودمان که چنین اتفاقی نمی‌افتد.

فرض کنیم که هر ساله در کشور ما حدود ۱۰ هزار عنوان کتاب از زبان‌های دیگر ترجمه می‌شود. در مقابل آن هر سال چند کتاب از زبان فارسی به زبان‌های دیگر ترجمه می‌شود تا مورد استفاده دیگران قرار گیرد؟ مثلاً چه تعداد از کشورهای عربی، آمریکایی و اروپایی منتظر هستند تا یک کتاب به فارسی نوشته شود و بعد به سرعت ترجمه شود؟ علتش این است که ما مصرف کننده هستیم و یک کالای فرهنگی به محض اینکه وارد بازار می‌شود، به سرعت مورد استفاده قرار می‌گیرد. از این جهت من معتقد هستم که اگر ما عملاً نتوانیم نقش مؤثری را در این حوزه داشته باشیم، با تعریف و گفتار این امر محقق نمی‌گردد.

نکته سومی که می‌تواند به تحلیل بحث کمک کند، نحوه تعامل ما با سیاست‌های جهانی است. ما مانند یک تیم فوتبال هستیم که تمایل دارد در رقابت‌های جهانی در رخت‌کن بماند و از پنجره زمین فوتبال و بازی را تعقیب کند. یعنی اطلاعات ما برای مشارکت در مسابقه در حد همان در رخت‌کن ماندن و از پنجره دیدن فوتبال‌بالیست‌ها می‌باشد. اگر بخواهیم وارد زمین فوتبال شویم، بایستی ابتدا قواعد بازی را بشناسیم و آنگاه آن را بپذیریم.

ما به فیفا نمی‌توانیم بگویم که تیم ما در مسابقات جهانی شرکت می‌کند، اما به جای لباس فرم باید تن بازیکنان پالتو باشد و به جای شورت، شلوار بپوشند، چون رسم سنتی ماست که اگر بازیکنان آن را رعایت نکنند، نمی‌توانند وارد بازی و مسابقه شوند. ما ضرورتاً باید همه قواعد، بخصوص قواعد صوری را رعایت کنیم

و بپذیریم که بالاخره لباس فوتبال لباس معین و قواعدش، قواعد معینی می‌باشد. در حوزه‌های دیگر مثل حوزه اقتصاد نیز باید بپذیریم بیمه‌های جهانی را قبول کنیم. من گمان می‌کنم کشوری که می‌خواهد وارد تعامل جهانی شود، در صورتی که توان این را ندارد که بعضی از خواسته‌هایش را بر جهان تحمیل کند، باید به هنگام ورود به مبادلات جهانی تمامی قواعد و اصول آن را بپذیرد. اگر این قواعد را نپذیرفت، خوب اصطلاحی است که می‌گویند آن کشور در "حاشیه" می‌ماند. یعنی کشوری که در سازوکار اقتصادی، علمی و سیاسی در جهان تأثیر چندانی ندارد، اگر بخواهد تأثیرگذار باشد، باید ابزار حقیقی تأثیر را پیدا کند. آقای "واتسلاو هاول" در همان ماه‌های نخستینی که به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، تعبیر جالبی را به کار برد. وی گفت: "من آرزو دارم که کشورم را از تیر اول روزنامه‌های جهان بردارم." او می‌خواهد بگوید که دوست ندارد کشورش را به عنوان یک کشور جنجالی بشناسند. فرض کنید در مطبوعات جهان مطرح می‌شود که در ایران یک استاد دانشگاه را می‌خواهند اعدام کنند. چرا بحث ایران مطرح شد؟ به خاطر اینکه این اتفاق در ایران افتاده است. اگر تک‌تک این اتفاقات مختلف را که در کشور رخ می‌دهد در ذهن مرور کنیم، خواهیم دید که این‌گونه تجلی کشور در جهان به تحقق آنچه که مورد نظر ماست هیچ‌گونه کمکی نمی‌کند.

از این منظر اینها مباحثی است که باید به آنها توجه کرد. اگر ما ابزار لازم برای حضور در جهان را نداشته باشیم، با تعاریفی که از خودمان می‌کنیم، هیچ جایگاهی پیدا نخواهیم کرد.

**منتظر قائم:** آقای دکتر مهاجرانی می‌گویند که برای به حاشیه رانده نشدن و حرکت کردن به سمت جلو، باید تمام ابزار قدرت را با تمام تعاریفش به دست آورد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا توسعه علمی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و در واقع سازندگی کشور در همه عرصه‌ها و همه ارکان تنها راه رسیدن به آن جایگاه و پایگاه در عرصه جهانی است. آقای ثقفی اگر شما توضیحی در این رابطه دارید بفرمائید؟

**ثقفی:** اولین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم، تأکیدی است بر مطالبی که آقای مهاجرانی بیان داشتند. من وقتی که برای شرکت در کنفرانس‌ها به خارج می‌روم متوجه می‌شوم که جهان کار خودش را می‌کند و به ما خیلی توجهی ندارند. در واقع هر چند گاهی به ما توجه می‌کنند، بیشتر شبیه پدری است که به فرزندانش توجه دارد. آقای دکتر مهاجرانی درست می‌گویند، ما اول باید از این افتادگی حرکت کنیم. نفت، گاز و وضعیت سوق‌الجیشی ما آن‌قدر هم برای جهان مهم نیست. این یک نکته درستی است و ما باید از این افتادگی حرکت کنیم و بپذیریم که در کجای جهان هستیم. باید متوجه این نکته شویم که اگر به خودمان کمک کردیم، جهان نیز توجهی به ما خواهد داشت؛ در غیر این صورت جهان جایگاه عجیب و غریبی برای ما قائل نیست.

در عین حال یک نکته‌ای وجود دارد که فکر می‌کنم می‌تواند به ما کمک بکند و آن اینکه، باید بفهمیم تصویرمان در جهان بدتر از آن چیزی است که فکر می‌کنیم. وقتی شما به خارج از کشور سفر می‌کنید، می‌بینید تصویر ایران در بیرون از کشور خیلی بدتر از آن چیزی است که در داخل می‌بینیم. شاید بتوان در جهت اصلاح این نگرش حرکتی کرد و شاید قدم اول گفت‌وگو باشد. لازمه آن هم این است که ما متولی گفت‌وگوی بین‌المللی را دولت به‌شمار آوریم. از نظر من، دولت، سیاست خارجی و وزارت‌خانه‌ای برای همین منظور دارد؛ به عبارتی دولت ابزار گفت‌وگوی بین‌المللی را در اختیار دارد و این جامعه است که نیازمند ابزار گفت‌وگوی درونی است. این ابزار چگونه باید فراهم شود؟ آیا با سفر یا با انتخاب افرادی که به نحوی نماینده این تکثر می‌باشند؟ اگر بخواهید ۱۰۰ جوان ایرانی که حال و هوا و واجد ویژگی‌های جوانان ایرانی را داشته باشند انتخاب کنید، فکر می‌کنم ۳۰ الی ۴۰ نفر از آنان در زمره جوانانی خواهند بود که به‌عنوان بدحجاب شناخته می‌شوند. آیا ما آمادگی داریم که یک کاروان از جوانان ایرانی را که ۴۰ نفر از آنها بدحجاب هستند به اروپا بفرستیم تا آن‌جا را ببینند؟ آیا در مقابل می‌توانیم ۴۰ نفر از جوانان آمریکایی را دعوت کنیم تا از ایران دیدن کنند؟



هیچ کدام از ما در سختی این کارها شکی نداریم. به نظرم می‌آید لازمه ارتقای جایگاه ایران در گفت‌وگویی بین‌المللی این است که دولت متولی همه چیز نباشد. نکته دیگر که البته تجربه خودم است، اینکه درست است که رمان‌ها و کتاب‌های ما را ترجمه نمی‌کنند، ولی آنچه از ما در حوزه اندیشه در سطح جهانی جلب توجه کرده است، تلاش ما برای دموکراسی است؛ یعنی یک کشور مسلمان برای دموکراسی تلاش می‌کند. این نکته مورد توجه است، اما نه مورد توجه عموم مردم و دولت‌ها؛ بلکه مورد توجه متفکران است. منتها همه این نکات را نتوانسته‌ایم بازگو کنیم. دلیل آن اینست که ما واسطه‌هایی را که برای آنها مهم بوده خیلی در نظر نگرفته‌ایم. ما طرف گفت‌وگویمان عمدتاً غرب است. مثلاً یکی از کارهایی که در این مجله انجام نشده، عدم انعکاس و بازتاب نظر متفکران عرب است. اتفاقاً آنها خیلی به تجربه ما علاقمند هستند. آنها با اروپا رابطه بیشتری دارند. به واسطه قدمت مرادوهای که عرب‌ها با اروپا، اعم از فرانسه و انگلیس دارند، لذا کتاب‌های عربی که به فرانسه ترجمه می‌شود خیلی بیشتر از کتاب‌های فارسی است. اتفاقاً در این کشورها بحث قرائت‌های متفاوت از دین و مسأله دموکراسی مطرح است و خیلی از آنها به فرانسه ترجمه می‌شود. ولی وقتی که این کتب را مطالعه می‌کنیم، می‌توان گفت متفکران ما پیشرفته‌تر بوده و بحث‌های بیشتری را باز کرده‌اند. ما باید واسطه‌ها را در نظر بگیریم. شاید اگر ما طرف گفت‌وگویمان را هند مدنظر قرار دهیم و یا اگر حتی لازم شود که به یک زبان دیگری مثل انگلیسی و یا فرانسه صحبت کنیم، مهم نیست. اما اینکه آثار بحث‌های ما به خصوص در حوزه تساهل، مدارا و دموکراسی اصلاً بازتاب پیدا نمی‌کند. شاید این واسطه‌های جهان سومی و مسلمانان، مثل اعراب خیلی بهتر بتوانند طرف صحبت ما باشند. شاید ما به واسطه این واسطه‌ها بیشتر مطرح شویم و جایگاهی که حداقل در این حوزه در شأن ما است، به دست آوریم.

**منتظر قائم:** اگر اجازه دهید، سؤال آخر را مطرح کنم. اگر صرفاً مجاز باشیم برای ارتقاء جایگاه ایران و بهبود بخشیدن به گفت‌وگوهای درون ملی، که می‌تواند

تبعات بین‌المللی به دنبال داشته باشد، یک اقدام انجام دهیم، این اقدام چه خواهد بود؟ ضرورت‌های بسیار مطرح شد و آقای دکتر مهاجرانی و دکتر ثقفی مباحث اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تمدنی را مطرح کردند. اما طبیعتاً جامعه، افراد، روشنفکران، حکومت‌ها و اجزای مختلف که به یکباره نمی‌توانند همه چیز را تغییر دهند، به نحوی که به آن جایگاه و پایگاه متعالی، چه در سطح داخلی و چه در عرصه بین‌المللی، برسند. آقای دکتر مهاجرانی مهمترین اقدامی که شما آن را اولویت تلقی می‌کنید، چیست؟

**مهاجرانی:** برای پاسخ به سؤال شما مطلبی به ذهنم رسید و آن اینکه شاید نیاز باشد مدتی سکوت کنیم. این مدت ممکن است که یک فصل یا شش ماه باشد تا بعد روشن شود آیا مجموعه رفتار و اقبالی که ما داشته‌ایم باید همین‌گونه ادامه یابند و یا اینکه به بازبینی و بازبایی خودمان نیاز داریم. اگر قرار باشد که یکی را انتخاب کنیم، نظر من اینست که برای انتخاب کردن باید مجالی به خودمان بدهیم. یکی از مشکلاتی که ما داریم این است که مثل آدم‌هایی هستیم که خیلی زیاد و خیلی هم تند حرف می‌زنند؛ به نظر من تند حرف زدن و زیاد حرف زدن نسبت معکوس با عقلانیت دارد. من گمان می‌کنم که ما در مجموعه حوزه‌های مختلف، هم در عرصه ملی و هم در عرصه بین‌المللی، زیاد و تند حرف می‌زنیم. شاید لازم باشد یک مکثی بکنیم تا مدتی بگذرد و بعد به عقب برگردیم و عملکرد خودمان را محاسبه و ارزیابی کنیم. یکی از محاسبات، محاسبه فردی است و دیگری محاسبه عینی. من تردید دارم که اگر ارزیابی صورت گیرد، به این استنتاج برسیم که همین شیوه‌ای را که عمل می‌کنیم ادامه بدهیم.

**منتظر قائم:** آقای دکتر مهاجرانی توسعه تفکر، اندیشه و بازاندیشیدن را گام نخست حرکت می‌شمارند. آقای ثقفی نظر شما در زمینه تعیین اولویت‌ها چیست؟

**ثقفی:** به نظر من می‌آید که در ارتباطاتمان با دنیای خارج باید سیاست‌زدایی کنیم؛ یعنی در فضای بین‌المللی همه چیز سیاسی نیست. فکر می‌کنم که دلیلش دوران جنگ باشد. ما همچون دوران جنگ و البته تفکراتی که در قبل از انقلاب و در جامعه روشنفکری ایران غالب بود، اعم از روشنفکری لائیک و روشنفکری دینی، هم‌چنان برای دنیای خارج یک وجه سیاسی قائل هستیم. به نظر من می‌آید که این‌طور هم نیست. مرادۀ سیاسی و سیاست در مرادوات شاید پنج درصد از روابط را تشکیل دهد. به نظر من باید یک مقداری از چهره حوزه فرهنگ سیاست‌زدائی کنیم.

**منتظر قائم:** آقای دکتر عاملی با توجه به اینکه با تأخیر تشریف آوردید، اگر در مورد سؤال آخر صحبتی دارید، بفرمائید.

**عاملی:** به نظر من می‌آید که شما سؤال را در ارتباط با بعدی از گفت‌وگو طرح می‌کنید. با این نگاه، گفت‌وگو یک فرایند عام برای حفظ هویت ملی و یا تقویت فرهنگ ملی مطرح نمی‌شود. اگر ما با فرهنگ‌های غالب گفت‌وگو در جهان به تحلیل گفت‌وگو بپردازیم، لازم است به این سؤال پاسخ دهیم که چه برداشتی از جهان و یا از ایران در جهان داریم؟ به نظر من این نکته مهمی است. خیلی از متفکرین قدیم و معاصر سعی کردند جهان را تحلیل کنند و در واقع دریابند که در جهان چه جایگاهی دارند. شما اگر کتاب اخیر "پرونک" را ملاحظه کرده باشید، او در واقع تاریخ جهان را بررسی نموده و به نحوی سعی کرده آن را بدون کند. در بحث گفت‌وگو، اگر در مواجهه با جهان قرار بگیریم، گرفتار می‌شویم. چون امروزه جهان شرایط خیلی خاصی دارد که با شرایط صد سال پیش تفاوت‌های بنیادی دارد. اکنون نیز با شرایطی که پیش آمده، یک عده پایان تاریخ را مطرح می‌کنند. آنها ممکن است نگاه ایدئولوژیک داشته باشند و بخواهند تاریخ خود را اثبات کنند. ولی واقعیت اینست که یک شرایط جدیدی بوجود آمده که به نوعی ما را با تاریخ جدیدی مواجه کرده است. به نظر من می‌آید که چند گفتمان جدی در جهان

مطرح هست. این گفتمان‌ها به خصوص در دوران جهانی شدن هم جدی‌تر شده است. اگر بخواهیم توجه‌مان را به جهان بیشتر کنیم، باید به این گفتمان‌ها توجه داشته باشیم.

اگر بخواهیم ریشه تاریخ جهان را تحلیل و استنباط کنیم و یا بخواهیم ببینیم که آغاز و استمرار جهان چگونه بوده است، شاید به چهار مدل برسیم. یک مدل، اروپا محوری است. این مدل می‌گوید تاریخ گذشته تمدن بشری اساساً با اروپا آغاز شده؛ تمدنی که به نام تمدن یونان و روم مشهور بوده است. آنچه که بشر به‌عنوان دست‌آورد می‌تواند به آن استناد کند مربوط به این زمان است. این نگاه اروپا محوری، استمرار تاریخ را به همین نحو تحلیل می‌کند و معتقد است امروز همچون گذشته جهان بر محور اروپا متکی است. لذا قائل به این تئوری هستند که عالم به لحاظ فرهنگی یک مرکزیتی دارد که اروپاست. سایر نقاط دنیا نیز به‌عنوان جهان پیرامون تلقی می‌شود.

نگاه دیگر معتقد است در آغاز تاریخ، تمدن‌های مختلفی وجود داشته‌اند. به عبارتی در این امر تمدن اسلامی، تمدن ایرانی، تمدن روم و تمدن یونان دخیل بوده‌اند. اما اینها از قرون ۱۷ و ۱۸ به بعد در تمدن اروپا مستحیل شده‌اند. این نگاه هم از خصلت اروپامحوری برخوردار است و شما در گفت‌وگو با این دو نگاه همیشه در حاشیه هستید. یعنی به لحاظ اندیشه، گفت‌وگوی میان یک جهان پیرامون با یک جهان مرکزی برقرار است. گاه ممکن است برخی واقعیت‌ها باعث شوند که یک جریانی جدید و توان‌اندیشگی بیشتری داشته باشد. یک نگاه دیگر هم وجود دارد که بر محور آمریکاگرایی است. این تلقی از جهان، نگاه آمریکایی‌ها می‌باشد. نگاه آمریکایی‌ها اینست که ما کاری نداریم که جهان تمدن‌ها چگونه شروع شده است. علیرغم اینکه خودشان تاریخ طولانی ندارند و از دوران کشف آمریکا تا الان چند قرن بیشتر نگذشته است، ولی می‌گویند نگاه ما به امروز و آینده جهان است. آینده جهان بر محور تمدن آمریکائی است و به قول مید، تمدن آمریکائی متعلق به کسانی است که می‌خواهند در آینده زندگی کنند، نه در گذشته. این نگاه نیز، نگاه

هژمونیک و سلطه‌گرانه به سایر نقاط جهان است. در نگاه آمریکاگرائسی نیز مرکز فرهنگ و تمدن جهان آمریکا است و سایر نقاط جهان، جهان پیرامون تلقی می‌شوند.

الگوی چهارم، الگویی است که شاید ما یک مقداری روی آن تأکید می‌کنیم و آن الگوی چند محوری است. به این معنا که در آغاز تاریخ، تمدن‌های زیادی وجود داشتند که در استمرار تاریخ، غنا پیدا کرده‌اند. هر یک از این تمدن‌ها مسیر و تاریخ خودشان را دارند و نمی‌توان گفت که امروز مرکزیت تمدنی کجاست. به نظر من، این نوع نگاه به جهان بسیار مهم است. به هر حال باید متوجه این باشیم که در چه عرصه‌ای حرکت می‌کنیم. براساس نگاه چند محورانه<sup>۱</sup> به تاریخ و امروز فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهان، امکان گفت‌وگو فراهم است، ولی در سایر جهان‌بینی‌ها ناظر بر فرهنگ و تمدن، اساساً نگاه از "بالا" به "پایین" وجود دارد و با چنین تفکری امکان گفت‌وگو فراهم نیست.

نکته دوم اینکه ما خودمان را از درون چگونه ارزیابی می‌کنیم؟ چه تلقی و نگاهی به فرهنگ ایران داریم؟ زمانی که فرهنگ ایران می‌خواهد با فرهنگ‌های دیگر و با جهان مواجه شود، چگونه می‌خواهد با این مدل‌ها برخورد کند؟

چگونگی برخورد ما با تمدن‌ها و فرهنگ‌های جهان، بستگی به "میزان قدرتمندی فرهنگ ما دارد". به میزانی که "فرهنگ قدرتمندتر" باشد، در مواجهه با سایر تمدن‌ها از عقلانیت، حکمت و تدبیر بیشتری برخوردار خواهد بود. در خصوص "قدرت فرهنگ" کمتر بحث شده است. شاید تقسیم‌بندی پوجی که قدرت را به چهار قسمت تقسیم می‌کنند: ۱- قدرت نظامی ۲- قدرت سیاسی ۳- قدرت ایدئولوژیک و هنجاری و ۴- قدرت اقتصادی، تا حدودی به قدرت فرهنگ هم اشاره می‌کند. اما به نظر می‌آید کسانی که از قدرت صحبت کرده‌اند، توجهی به قدرت فرهنگ نداشته‌اند.

**مهاجرانی:** "راسل" توجه کرده است.

**عاملی:** راسل وقتی که قدرت را تعریف می‌کند، می‌گوید "قدرت عبارت است از اثر اراده شده" که این معنا عام می‌تواند شامل قدرت فرهنگ هم بشود.

**مهاجرانی:** راسل قدرت را به هشت حوزه تقسیم می‌کند و به قدرت فرهنگ و قدرت نهاد دینی به‌عنوان دو قدرت در کنار اقتصاد و قدرت نظامی اشاره می‌کند و عنوان کتابش "قدرت" می‌باشد.

**عاملی:** من منظورم اینست که وقتی به روند بعد از انقلاب نگاه می‌کنیم، در عرصه‌ای که اکنون به آن رسیده‌ایم احساس می‌شود که فرهنگ ایرانی کم‌قدرت شده است. فرهنگ کم‌قدرت در مواجهه با فرهنگ جهانی دچار چالش می‌شود. هر نوع زمینه‌سازی برای مواجهه بین فرهنگی، منجر به یک ساختار شکنی می‌شود. شما اگر وضعیت فرهنگ ایران را در اوایل انقلاب نگاه کنید، خواهید دید که یک فرهنگ بسیار قدرتمند بوده است. به هر حال در آن زمان یک افتخار ملی، دینی و ارزشی وجود داشت. اما الان احساس می‌شود که یک نوع شرمساری در فرهنگ وجود دارد. به نحوی که این فرهنگ نمی‌تواند از درون خودش را تغذیه نماید. این عدم تغذیه فرهنگ از درون خودش، منجر به تضعیف فرهنگ ملی و بومی می‌شود. بدیهی است که فرهنگ بومی ضعیف زمانی که در مواجهه قرار می‌گیرد، به طور طبیعی بازندگی آن بیشتر خواهد بود. ولی وقتی که فرهنگ قوی و قدرتمند بود، در مواجهه با دیگری برجستگی هویتی متمایز پیدا می‌کند. این دیگری منشأ انعکاس است؛ یعنی آینه‌ای است که در واقع آن فرهنگ خودش را بهتر، شفاف‌تر و قوی‌تر می‌بیند.

به نظر می‌رسد اگر بخواهیم در فرایند گفت‌وگو اقدامی انجام دهیم، اولین اقدام اینست که این حس شرمساری را تبدیل به یک قدرت فرهنگی کنیم. یعنی یک شهروند ایرانی توسعه فرهنگی جامعه‌اش را ببیند تا به خودش ببالد. تقویت این امر

منوط به تقویت شهروندی است؛ تا شهروندی تقویت نشود، فرهنگ نیز تقویت نخواهد شد.

منتظر قائم: از بابت حضور شرکت کنندگان در جلسه میزگرد سپاسگذاریم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو د مرکز  
پرتال جامع علوم او انسانیت